

۱. ایشان امکان و ضرورت احیای فلسفه اسلامی را به حوزه و دانشگاه یادآوری کرده و آنان را به ظرفیت‌های احیا نشده فلسفه اسلامی برای فلسفه علم توجه داده است. حیات فلسفه، قدرت تعامل با محیط و رشد یافتن و رشد دادن است؛ به نحوی که با پرسش‌های فلسفی اکنون رویارویی داده شود، چالش‌پذیر باشد و از مسیر فلسفه علم، تأثیر ملموس بر جهت‌گیری علم داشته باشد. فلسفه اسلامی هم نوع زنده و مرده دارد.

۲. شهید نظریه‌پرداز، ریشه‌چالش‌بزرگ فیزیک جدید را در «فلسفه فیزیک» می‌بیند و اصل «عدم قطعیت» را کاملاً ادامه نظریه معرفت‌شناختی امتناع در شناخت ذات واقعیات طبیعی با روش‌های فیزیک می‌داند. زیرا برخلاف ادعا، کمیات وابسته به هم برای یک ذره فیزیکی به‌طور همزمان با دقت صفر، همچنان غیرقابل اندازه‌گیری است. همچون اندازه‌گیری تکانه با دقت بالا در الکترون که سبب می‌شود نتوانیم اطلاعاتی روشن از مکان بدهیم و به عکس. فیزیک کلاسیک در مورد انرژی و زمان با همین مشکل مواجه است. اندازه‌گیری دقیق یک کمیت، سبب عدم دقت در بی‌نهایت کمیت وابسته دیگر می‌شود و تلاش‌هایی چون نظریه «متغیرهای پنهان» نتوانسته خطر ظاهری این اصل را جبران کند.

۳. ایشان اصل «عدم قطعیت» در فیزیک را اگر نفی علیت به مفهوم نیوتونی آن باشد، معقول و حتی عامل پیشرفت علم می‌شمارد اما این اصل نمی‌تواند

نفی «علیت» با تبیین فلسفی باشد؛ مگر برای کسانی که به دلایل ایدئولوژیک و غیر فلسفی، چنین استنتاج نادرستی را بر آن تحمیل می‌کنند.

۴. شهید فخری‌زاده در نقاط ربط فیزیک با فلسفه و در حلقه وصل «فلسفه علم» و معرفت‌شناسی با مشکلات انسان و نیازهای حیات، درگیر تألیف کتاب‌هایی بود و می‌پرسید چرا نهاد فلسفه اسلامی در صحنه نیست و تفریع فروع نو نمی‌کند؟ چرا تأثیر آن در علوم تجربی و علوم انسانی به درستی برای دانشجویان «فلسفه علم»، تبیین نشده و فیلسوفان این عصر، تن به رویارویی جدی با مسائل بنیادین علم نمی‌دهند؟ کجا این مقالاتی که با مبانی فلسفه اسلامی به نقد تفسیرهای فلسفی ناشی از علوم بپردازند؟ چرا فیلسوفان امروز غالباً به ذکر مصادیق و مثال‌های تازه، اکتفا کرده و مثلاً در تدقیق و تجزیه روایت فلسفی از هستی نکوشیده‌اند؟ حال آنکه فلسفه غرب با مبانی متشتت معرفت‌شناختی، در معرکه حاضر و با علوم، در تعامل زنده است و با هر چالشی، نخله‌ای زاده و صاحب اولاد مشروع و نامشروع بسیاری شد و بر روند علوم و تطبیق یافته‌ها با سبک زندگی، ایفای نقش کرد؟ انیشتین گفت نظریه «نسبیت»، آنقدر میوه می‌دهد که خود دیگر آن را نمی‌فهمم. در این لحظه به یاد آوردم اینها بخشی از سؤالاتی بود که سال گذشته در فیضیه و در دانشگاه تهران پرسیدیم و یکی در قم آن را دروغ و تضعیف حوزه خواند و دیگری در تهران، آن را خارج از محدوده علم! و دانشگاه دانست.

شهید محسن، فیزیک و فلسفه را به نحوی مرتبط می‌دید که اگر مرز آنها رعایت شود یکدیگر را خوراک داده و حتی اصلاح می‌کنند گرچه ابزارهایی کاملاً متمایز و حیطة‌ای مستقل دارند. در رمزگشایی شهید دکتر فخری‌زاده، وقتی «ایدئولوژی» بر «جهان بینی» و «جهان بینی بر «شناخت»، مبتنی است و وقتی مؤثرترین ابزار شناخت، تجربه حسی است (از تعبیر تعمیم یافته «مشاهده» برای حس بهره می‌برد)، چرا نقش فیزیک در «شناخت»، دست کم گرفته شود؟ فیزیک، دریچه‌ای راهگشا به سوی چشم‌اندازی بی‌نظیر در مشاهده آفاق است چنانچه زیست‌شناسی و علوم شناختی که توسعه یافته علم‌النفس است، شأنی چون فیزیک دارند و البته این ارتباطها نباید مرز و وظایف علوم را در هم ریزد و نسبیت‌زدگی به معنای نادرست آن، مایه اغتشاش در علم و فلسفه شود.

شهید محسن، دیدگاه امثال پوپر و پیروان ایرانی‌اش را نه تنها غیرفلسفی بلکه منجر به فروپاشی علم می‌داند و تداخل بی‌منطق و افراطی علوم و فلسفه در یکدیگر را اخلاق در هردو می‌شمارد و می‌نویسد گرچه هرگز نخواسته‌ام با فیزیک به خدا برسم اما مگر با فلسفه (بدون نبوت) می‌توان جز به

”

شهید نظریه‌پرداز، ریشه‌چالش‌بزرگ فیزیک جدید را در «فلسفه فیزیک» می‌بیند و اصل «عدم قطعیت» را کاملاً ادامه نظریه معرفت‌شناختی امتناع در شناخت ذات واقعیات طبیعی با روش‌های فیزیک می‌داند

”

امریکایی‌ها و کارگزارانشان تشنه به خون او بودند در داخل کشور نیز تحت فشار و ایذا بود. به نام برج‌های دست‌هایش را بستند و با دست بسته، هدف مسلسل تروریسم دولتی غرب قرار گرفت و مخالفان داخلی پروژه او نه حاضر به مناظره بودند و نه مسئولیت تصمیم‌های خود را می‌پذیرند